

۱- به مغرب سینه مالان قرص خورشید نهران می گشت پشت کوهساران

۲- فرو می ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه ها و نیزه داران

قلمرو زبانی: سینه مالان: سینه خیز. / قرص: آنچه دارای شکلی کما بیش شبیه دایره است. / گردی زعفران رنگ: نور طلایی رنگ غروب خورشید / نیزه داران: جنگجویان. (نیزه+دار+ان= مرکب) / کوهساران: (کوه+سار+ان)

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص: این که خورشید سینه مالان حرکت کند / تشبیه: گرد را به زعفران رنگ تشبیه کرده است / استعاره: گردی زعفران رنگ (نور خورشید)

قلمرو فکری: خورشید به هنگام غروب آرام آرام به پشت کوه ها می خزید و از چشم ها پنهان می شد. خورشید نور های طلایی رنگ خود را بر روی جنگجویان و نیزه هایشان می پاشید.

۳- ز هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده

۴- به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو زبانی: بر: روی - بالا / غلت می خورد: می غلتید، به روی خود چرخیدن / باره: اسب / نیم مرده: در حال مرگ قلمرو ادبی: بر وزیر: تضاد زیبایی دارند.

قلمرو فکری: در میدان جنگ تن سنگین اسب بر روی سوارکار می افتاد و می غلتید.

۵- نهران می گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

۶- در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زبانی: فروغ: نور، روشنی. / خرگه: خیمه بزرگ.

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه و تشخیص: روز، مانند انسانی است که روی دارد؛ دامن شب: شب مانند انسانی است که دامن دارد. / تضاد: روز / شب / مراعات نظیر: روز، روشن، فروغ؛ شب، سیاهی / خرگه: مجاز از «قدرت» / مصرع دوم بیت ۶، کنایه از انقراض سلسله خوارزمشاهی / رو - زیر: تضاد / روی: ایهام تناسب در معانی ۱- چهره ۲- مقابل زیر / بیت ۵ واج آوایی «ر» / بیت پنجم در کل کنایه از غروب / روی روشن روز: اضافه‌ی استعاری

قلمرو فکری: روز آرام آرام به پایان می رسید و شب همه جا را فرا می گرفت. روشنی عظمت خیمه‌ی خوارزمشاه (قدرت پادشاه) در آن شب تاریک از بین می رفت.

۷- به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده، ایران کهن دید

۸- در آن دریای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زبانی: خوناب: خون و آب، خون آمیخته به آب. / شفق: سرخی غروب آفتاب. خوناب شفق و دامن شام: ترکیب اضافی / ایران کهن: ترکیب وصفی / ضمیر مشترک: خویش (خود، خویش، خویشتن: ضمائر مشترک هستند؛ یعنی، برای هر شش صیغه به کار می رود)

قلمرو ادبی: تشبیه: خوناب شفق (شفق: مشبه، خوناب: مشبه به) / تشبیه: قرص خورشید را به دریای خون تشبیه کرده است / دریای خون استعاره از شفق / تشبیه (مضمون): همانطوری که خورشید داشت غروب می کرد عمر جلال الدین هم داشت تمام می شد. / در مصرع دوم بیت هشت: تشبیه وجود دارد مشبه: خویشتن (جلال الدین)، مشبه به: غروب

آفتاب / غروب آفتاب خویشتن کنایه از : نابودی حکومت خود. / استعاره : آفتاب (بخت و اقبال) / دامن شام : استعاره و تشخیص / در بیت اغراق وجود دارد .

قلمرو فکری : خوارزمشاه با نگاه کردن به غروب خورشید سرزمین ایران را غرق در خون دید. جلال الدین با نگاه کردن به سرخی غروب خورشید نابودی حکومت خود را دید.

۹- چه اندیشید آن دم کس ندانست که مژگانش به خون دیده ، تر شد

۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زبانی: آن دم : آن لحظه. / مژگان : مژه های چشم. / به خون دیده تر شد : به شدت گریست

قلمرو ادبی: تشبیه : چو آتش در سپاه دشمن افتاد. / اغراق : سوزنده تر از آتش شدن / به خون دیده تر شدن کنایه از: شدت گریستن/ تشبیه جلال الدین به آتش / تکرار: آتش / خون دیده : استعاره از اشک

قلمرو فکری: در آن لحظه کسی ندانست که جلال الدین به چه چیزی فکر کرد که چشمانش پر از اشک شد. و مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله کرد.

۱۱- در آن باران تیر و برق پولاد میان شام رستاخیز می گشت

۱۲- در آن دریای خون در دشت تاریک به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی: رستاخیز : قیامت / چنگیز : فرمانده سپاه مغول

قلمرو ادبی: تشبیه : باران تیر / شام رستاخیز : استعاره و مجاز از میدان جنگ / منظور از دریای خون، میدان جنگ است (میدان جنگ مانند دریایی پر از خون بود) / دریای خون : تشبیه / کنایه: به دنبال سر کسی گشتن ، کنایه از « نابود کردن

« / تلمیح به رستاخیز / دریای خون : اغراق دارد / پولاد مجاز از شمشیر / سرچنگیز مجاز از خود چنگیز

قلمرو فکری: در میان شدت باران تیر و برق نیزه ها که قیامتی به پا شده بود جلال الدین مبارزه می کرد. در میان انبوه کشته شدگان ، به دنبال چنگیز می گشت تا او را بکشد.

۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز در آن انبوه ، کار مرگ می کرد

۱۴- ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی: عافیت سوز: نابود کننده (صفت فاعلی مرکب مرخم) / انبوه : شلوغی / می شکفت : ماضی استمراری / ترکیب های وصفی: آن شمشیر ، شمشیر تیز ، شمشیر عافیت سوز

قلمرو ادبی: برگ استعاره از: سرباز مغول / شاخه استعاره از: لشکر مغول / کار مرگ می کرد کنایه از: کشتن / برگ می کرد: زیاد می شد

قلمرو فکری: با شمشیر تیز و برآن خود در میدان جنگ سربازان مغول را می کشت . اما هر سرباز مغول را که می کشت چند نفر از سربازان مغول جای او را می گرفتند.

۱۵- میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه

۱۶- به رود سند می غلتید بر هم ز امواج گران ، کوه از پی کوه

قلمرو زبانی: اختر : ستاره / گران : سنگین ، بزرگ

قلمرو ادبی : تشخیص : رقصیدن ستارگان / تناقض : رقص مرگ (در هنگام مرگ نمی رقصند) / رقص مرگ : اضافه استعاری / مراعات نظیر : آب ، سند ، موج / استعاره : امواج گران ، استعاره از حمله مغولان / استعاره : کوه از پی کوه ، استعاره از کشته شدگان سپاهیان ایران که به صورت پشته و انبوه در خاک می افتادند و گویی کوه ها جا به جا می شدند. / تشبیه : امواج گران مانند کوه

قلمرو فکری : ستارگان زیادی در میان موج های رود سند رقص مرگ انجام می دادند . موج های بزرگ رود سند همانند کوه هایی بر روی هم می غلتیدند. و پیاپی حرکت می کردند.

۱۷- خروشان ، ژرف ، بی پهنا ، کف آلود دل شب می درید و پیش می رفت

۱۸- از این سدّ روان در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی : کف آلود : صفت مفعولی (کف آلوده شده) / دل شب : تشخیص / این سد ، ، سد روان ، هر موج ، هزاران نیش : گروه های ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : استعاره و تشخیص (دل شب) / متناقض نما : سد روان (سد روان نمی شود) / تشبیه : موج ها مانند نیش آزار دهنده بودند. / کنایه : دل شب دریدن کنایه از پیش رفتن در تاریکی شب / دیده مجاز از « چشم » / نیش در دیده رفتن : کنایه از آزار دیدن / سدّ روان : استعاره از رود سند

قلمرو فکری : رود سند پر خروش ، عمیق ، پهناور و کف آلوده سیاهی شب را می شکافت و به سرعت پیش می رفت. جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می دید (زیرا مانع فرار او و خانواده اش می شد)

۱۹- ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید:

قلمرو زبانی : رخسار : صورت / بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن ، از بین رفتن زندگی / سیماب : جیوه / گون : مانند.

قلمرو ادبی : تشبیه : بنای زندگی / تشبیه : امواج مانند جیوه لرزان بودند

قلمرو فکری : جلال الدین به شدت گریه می کرد و زندگی اش را ناپایدار می دید. با نگاه کردن به امواج های لرزان آب سند فکر تازه ای به ذهنش رسید.

۲۱- به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و کمان گیر

۲۲- دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان هاشان به شمشیر

قلمرو زبانی : دریا : رود سند / دمار : هلاک ، انقراض / غولان : مغولان

قلمرو ادبی : دریا استعاره از رود سند / غولان استعاره از مغولان / مراعات نظیر : زره پوش ، کمان گیر - کشتن ، شمشیر / دمار از جان کشیدن کنایه از کشتن

قلمرو فکری : از آن سوی رود سند مبارزانی را به کمک خواهم خواست تا نسل مغولان را منقرض کنیم.

۲۳- شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت ، فرزند و زن را

۲۴- به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن ، وطن را

قلمرو زبانی : استاد : مخفف ایستاد / رهاند : نجات داد / اهریمن : شیطان

قلمرو ادبی: اهریمن استعاره از مغولان / وطن مجاز از مردم وطن / در مقابل کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن
قلمرو فکری: زمانی فرا رسید که می باید در راه مملکت و کشور، خانواده را فدا کرد. و در مقابل دشمن باید مقاومت کنیم
تا وطن را نجات بدهیم.

۲۵- شبی را تا شبی با لشکری خرد / ز تن ها سر ، ز سرها خود افکند

۲۶- چو لشکر گرد بر گردش گرفتند / چو کشتی ، باد پا در رود افکند

قلمرو زبانی: شبی را تا شبی: در طول یک روز / خرد: کوچک / خود: کلاه جنگی / گرد بر گرد گرفتن: محاصره کردن.

بادپا: تند رو. صفت جانشین اسم / چو: در مصراع سوم، حرف ربط (وقتی) در مصراع چهارم، حرف اضافه (مثل)
قلمرو ادبی: ز تن ها سر افکندن، ز سرها خود افکندن: کنایه از کشتن / تشبیه: بادپا را مانند کشتی در رود افکند / بادپا:
کنایه از اسب / مراعات نظیر: کشتی، رود

قلمرو فکری: خوارزمشاه در طول روز با سپاهیان مغول جنگید و آنان را نابود می کرد.

وقتی سپاه مغول، جلال الدین را محاصره کرد، جلال الدین اسب خود را همانند کشتی در رود سند انداخت تا فرار کند.

۲۷- چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار / از آن دریای بی پایاب، آسان

۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگیز / که گر فرزند باید، باید این سان

قلمرو زبانی: دریا: رود سند / پایاب: جایی از رود خانه که بتوان از آن گذشت، بی پایاب: بی گذار، عمیق. / این سان:
این گونه

قلمرو ادبی: تضاد: دشوار، آسان / تکرار: فرزند

قلمرو فکری: وقتی خوارزمشاه بعد از آن جنگ دشوار به آسانی از میان رود سند گذشت... چنگیز به فرزندان و یاران خود
گفت که: فرزند انسان باید این گونه شجاع و دلیر باشد.

۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک / چه بسیار است، آن سرها که رفته

۳۰- ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک / خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: مُلک: پادشاهی، بزرگی، عظمت / افسر: تاج

قلمرو ادبی: سرها مجاز از انسان / افسر مجاز از انسان های بزرگ / سر رفتن کنایه از کشته شدن / جناس: سر، هر / خاک:
مجاز از وطن

قلمرو فکری: برای نگرهبانی از این سرزمین خدا می داند چه انسان های بزرگی کشته شده اند. به خاطر عشق به این وطن
خدا می داند چه انسان های بزرگی جان خود را از دست داده اند.

مهدی حمیدی شیرازی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، کدام واژه ها در معانی زیر به کار رفته است؟

اسب (بادپا) / نابود کننده (عافیت سوز) / عمیق (ژرف)

۲- در بیت های نهم و دهم ، قیده‌ها را مشخص کنید.

آن دم ، (قید زمان) به خون دیده ، (متمم و قید) چو آتش (متمم و قید) در سپاه دشمن (متمم و قید) کمی (قید)
قلمرو ادبی

۱- « دریا ی خون » در بیت هشتم و دوازدهم ، استعاره از چیست؟

بیت هشتم : غروب خورشید

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه » و « کنایه » بررسی کنید:

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم : کنایه از ، زندگی را ناپایدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه : امواج مانند جیوه لرزان بود (یا ، سفید بود)

کنایه : مصراع دوم ؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

۳) اکنون ، نحوه قرار گرفتن قافیه ها در چهار پاره را به کمک شکل نشان دهید.

* _____

* _____

▲ _____

▲ _____

قلمرو فکری

۱- شاعر در بیت زیر ، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

نابودی حکومت خوارزمشاهیان

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر ، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟ خشم و شجاعت جلال الدین خوارزمشاه .

چه اندیشید آن دم ، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۳- درباره ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم تا در این ره چه کند همت مردانه ما

رهی معیّری

برای حفظ و حراست از سرزمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.

۴- در بیت زیر ، چه صحنه ای وصف شده است؟

« ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد »

زیادی سپاه مغولان که به جای هر سرباز کشته شده چندین نفر جای او را می گرفتند

۵-

گنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین درخت نامور که خدای عزّ و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده اند مگر سرو را که ثمره ای ندارد، درین چه حکمت است؟»
گفت: «هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پژمرده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است، و این است صفت آزادگان.»
به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد
گلستان، سعدی

قلمرو زبانی: را در جمله اول: حرف اضافه / نامور: معروف / عزو جل: جمله معترضه / برومند: میوه دار، شاداب /
ثمر: میوه (سمر: افسانه) / عدم: نیستی / دل نهادن: علاقه مند شدن / هیچ یک را آزاد نخوانده اند: جمله
چهار جزئی با مفعول و مسند / گرت ز دست: اگر از دست تو: ت: مضاف الیه / ورت ز دست: و اگر از دست تو
قلمرو ادبی: سرو نماد آزادی // وجود و عدم: تضاد / دل دادن کنایه از وابستگی / دست مجاز از توانایی / چو نخل باش
کریم: تشبیه / چو سرو باش آزاد: تشبیه / از دست برآمدن کنایه از توانستن / نخل نماد بخشندگی
قلمرو فکری: مفهوم بیت اول: ناپایداری دنیا / پیام کلی گنج حکمت: دعوت به آزادی و بخشندگی